

مفهوم آزادی در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو

راضیه کارآمد*

حسین میرزایی نیا

دانشیار گروه عربی دانشگاه اصفهان

چکیده

در فراز و نشیب‌های زندگی اجتماعی و ادبی نزار قبانی شاعر عرب و احمد شاملو شاعر ایرانی، وجوه اشتراک متعددی وجود دارد که این نوشتار به شیوه «ادبیات مقایسه‌ای» موضوع آزادی را در اشعار این دو شاعر بررسی می‌کند تا تفاوت و شباهت فکری آن دو در این موضوع به تصویر کشیده شود. مردم و حکام در کسب و حفظ آزادی سهیم هستند که این دو شاعر به این دو مورد توجه کرده و با استفاده از نماد و درهم‌آمیختن تغزل و مفاهیم سیاسی و اجتماعی، مفهوم مورد نظر خود را ارائه کرده‌اند. شاملو، مردم آزادیخواه را ستوده است و فقر را نداشتن آزادی معرفی می‌کند. قبانی هم سعی می‌کند مردم سرزمینهای عربی را به اصلاح کارها خود فرا بخواند و بیشتر، سران کشورهای عربی را مقصر می‌داند ولی از فرد خاصی نام نمی‌برد و خطر یهود را هم متذکر می‌شود. احمد شاملو و نزار قبانی، استبداد را محکوم می‌کنند و مبارزه مسلحانه را یکی از راه‌های رسیدن به آزادی می‌دانند. هر دو از سکوت مردم در برابر ظلم، استبداد و بی‌عدالتی بیزارند و به همین دلیل، گاهی با سرزنش، گلایه، عتاب و تحقیر با مردم، سخن می‌گویند. صراحت، شفافیت و سادگی اشعار قبانی و دیربایی شعر شاملو و بیان رمزآلود وی از جمله ویژگیهای این دو شاعر در ارائه مفهوم آزادی است.

کلیدواژه‌ها: شعر نزار قبانی، شعر احمد شاملو، مقایسه شعر ایران و عرب، شعر معاصر ایران و عرب.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۱/۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۱۱

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه حکیم سبزواری

نویسنده مسئول: razieh.k81@gmail.com

۱. مقدمه

آزادی یکی از دلمشغولیهای آدمی در طول تاریخ بوده است. شاید بتوان گفت آزادی، بزرگترین دغدغه شاعران معاصر است. آنها برای اثبات و کسب آن کوشیده، و از نبود آن لب به اعتراضهای تند گشوده و بهای گزاف آن را نیز پرداخته اند؛ چرا که همه ناکامیها، بدبختیها و ویرانیها را ناشی از نبود آزادی دانسته اند. هر قوم بنا بر اقتضائات فکری و دینی خویش، دیدگاه خاصی را در این زمینه ارائه، و این مسئله، توجه بسیاری از شاعران و نویسندگان را در تمام دوره ها به خود جلب کرده است؛ اما دیدگاه هر شاعری در این مسئله، با دیگران فرق دارد و شاید تنها نقطه مشترک اندیشه شاعران، این باشد که همگی این موضوع را ستوده و به آن عشق ورزیده اند.

در این مقاله کوشش شده است که برخی مشترکات در توصیف آزادی در شعر نزار قبانی و احمد شاملو بیان شود. انتخاب این دو شاعر بر اساس همانندیهایی است که در زندگی و آثار و روزگار هر دو وجود دارد. در شعر هر دو شاعر، تغزل و مفاهیم سیاسی و اجتماعی با هم درمی آمیزد و عشق با دغدغه های دیگر شاعر در نوعی از توازن قرار می گیرد. هر دو، دو حادثه تأثیرگذار در زندگی سیاسی و اجتماعی خویش تجربه کرده اند؛ قبانی، شکست عربها از اسرائیل در حزیران ۱۹۶۷ م. و شاملو کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه. ش. و در واقع هر دو استبداد و جنگ و... را لمس کرده اند. شاملو بیشترین مجموعه های چاپ شده اش به دوران حکومت پادشاهی و استبداد و اختناق مربوط است. هر دو در زندگی خانوادگی طلاق را تجربه کرده و پس از طلاق زنی دیگر را عاشقانه دوست داشته و از آن در شعر نام برده اند. شاملو سه بار ازدواج کرد و آخرین همسر او «آیدا» الهامبخش آثار تازه عاشقانه وی است و قبانی ابتدا با زنی دمشق از «آل بیهم» ازدواج کرد و بعد از او جدا شد و با «بلقیس الراوی» ازدواج کرد که زنی عراقی و معلم بود و در حادثه بمبگذاری سفارت سوریه در سال ۱۹۸۱ م. در بیروت کشته شد. نزار از «بلقیس» و شاملو از «آیدا» در آثار خود یاد کرده است. نزار، نام زنهای دیگری همچون «فاطمه» و... را در اشعار خود می آورد و شاملو هم از زنان دیگری همچون «رکسانا» و... نام می برد. البته، نزار قبانی، «زن را آن گونه که هست وصف می کند؛ بی پرده و بی شرم» (محسنی نیا و یزدان نژاد، ۱۳۸۸: ۳۵۰) و عشق شاملو به زن،

واقعی، پاک، والا و فارغ از جسم و شهوانیت است. «زن در شعر دو شاعر به مثابه حقیقتی محض، تجلی‌گر بسیاری از آرمانها، اسطوره‌ها، مضمونها و معانی وسیعی چون زیبایی، عشق و نیمه ناتمام روح آدمی است که نه تنها روح شاعران را بلکه شعر آنان را نیز به کمال نزدیک می‌سازد» (علی‌پور و یزدان‌نژاد، ۱۳۹۲: ۲۲۴). به‌طورکلی «قبانی و شاملو، تعریفی جدید و قابل پذیرش از مفهوم زن و زنانگی به‌دست می‌دهند که برخاسته از فرهنگ و اندیشه ادیبان و شاعران متجدد و نوخواه در ارتباط با مقوله زن در دو ادبیات فارسی و عربی است» (محسنی‌نیا و یزدان‌نژاد، ۱۳۸۸: ۳۶۹). البته شاملو شاعری است که ابتدا بدون گرایشهای رمانتیک به عرصه شعر وارد می‌شود و در دوره‌ای از زندگی ادبی به عاشقانه‌پردازی روی می‌آورد؛ اما نزار از ابتدا به شاعر زن و شراب شهرت یافت و بعدها مسائل سیاسی و اجتماعی جهان عرب را به شعر خود راه داد و هم‌چنین، شاملو بر خلاف قبانی برای همسر و اعضای خانواده‌اش مرثیه نسروده است. این پژوهش به عاشقانه‌ها و توصیف زن در اشعار این دو شاعر پرداخته است؛ بلکه این نوشتار به شیوه «ادبیات مقایسه‌ای» در مکتب امریکایی که حاصل تأثیر و تأثر ادبا از آثار یکدیگر نیست بلکه حاصل اشتراک در موقعیت و شیوه تفکر است، مفهوم آزادی را در اشعار این دو شاعر بررسی می‌کند و در پی یافتن پاسخ این پرسش است:

- شباهت و میزان توانایی احمد شاملو و نزار قبانی در بیان و بازآفرینی مفهوم آزادی چگونه است؟

۲. پیشینه پژوهش

در مورد نزار قبانی و احمد شاملو کتابها و مقاله‌های بسیاری نوشته شده‌است. تقی پورنامداریان در کتاب «سفر در مه» به شرح و توضیح شعرهای شاملو می‌پردازد و احمد تاج‌الدین در کتاب «نزار قبانی و الشعر السياسي» اشعار سیاسی نزار قبانی را بیان می‌کند. محمدجواد مهدوی و ربابه یزدان‌نژاد در مقاله‌ای به اسم «نزار قبانی، تنها، شاعر زن» نیست (بررسی اشعار سیاسی قبانی)، بیان می‌کنند که نزار فقط شاعری نیست که در مورد زن می‌سراید بلکه شاعری سیاسی است. «مضامین تغزل اجتماعی در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو» مقاله‌ای از سهیلا صلاحی‌مقدم و مرضیه اصغرنژاد فرید است

و «نگاهی تطبیقی به بوطیقای شعر در اندیشه احمد شاملو و نزار قبانی» از فرزاد بالو و سکینه مشتت‌پور است که رویکرد قبانی و شاملو در بحث وزن و قافیه شعر کلاسیک را مورد بررسی قرار می‌دهند و به مقایسه آن دو می‌پردازند. هم‌چنین زبان شاعرانه دو شاعر را بررسی می‌کنند. جواد غلامعلی‌زاده و ابراهیم میر در مقاله «بررسی تطبیقی مرثی نزار قبانی و احمد شاملو» مرثی احمد شاملو و نزار قبانی را با هم مقایسه می‌کنند و می‌نویسند آن دو با زبانی سهل و ممتنع - و البته زبان و اندیشه‌ای فلسفی‌تر در شاملو - مرثی فردی و اجتماعی سروده‌اند. از جمله مقاله‌هایی که به مقایسه این دو شاعر با شاعران دیگر پرداخته عبارت است از: «بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی» از جواد دهقانیان و عایشه ملاحی و «وجه زنانه نمادها در شعر معاصر فارسی و عربی با نگاهی به شعر احمد شاملو و عبدالوهاب البیاتی» از شیوا متحد، کاووس حسن‌لی و حسین کیانی. درباره این دو شاعر، در کنار مقاله‌ها و کتابها، پایان‌نامه‌هایی هم نوشته شده است؛ از جمله این پایان‌نامه‌ها، پایان‌نامه «بررسی تطبیقی سیمای زن در شعر احمد شاملو و نزار قبانی» توسط دانشجو مریم خافی و به راهنمایی دکتر عبدالرحیم حقدادی و مشاوره دکتر زینب نوروزی است. این نوشتار بر آن است که به صورت جزئی‌تر موضوع آزادی را در اشعار این دو شاعر مطرح کند.

۳. آزادی

آزادی از جمله مسائلی است که هر دو شاعر به آن پرداخته‌اند. برخی از انسانها و جوامع، آزادی را از طریق مبارزه طولانی و تحمل رنج و دشواری بسیار به دست می‌آورند و یا برای کسب و حفظ آزادی و مرز و بوم وطن خویش همواره در تلاشند. شاعران این‌گونه جوامع، همگام با مردم خویش با آثارشان در این مسئله نقش دارند که شاملو و قبانی از جمله آنها هستند. شاملو آزادی را در تحقق عملی آن می‌یابد و به ماهیت فرمانروایان نیز کار دارد و از آغاز، شعرش را برای رهایی و آزادی می‌سراید. او را دوبار به همین جرم به زندان برده و به بند کشیده‌اند: «من چون گل سرخی / قلبم را پرپر می‌کنم». او به انسان و زمانه و دوران می‌پردازد: «او شعر می‌نویسد / یعنی / او

دردهای شهر و دیارش را/ فریاد می‌کند» (صاحب‌اختیاری، ۱۳۸۷ه.ش: ۴۹۲) و همچنین، شاعر این‌گونه در این عبارات، از نبود آزادی شکوه می‌کند و می‌گوید:

تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم و/ آن نگفتیم/ که به‌کار آید،/ چرا که تنها یک سخن/ یک سخن در میانه نبود:/ - آزادی!/ ما نگفتیم/ تو تصویرش کن! (شاملو، ۱۳۸۲: ۷۴۶-۷۴۷).

وی، کسی را که مدافع آزادی است می‌ستاید و در جا و عصری که با آزادی مبارزه می‌شود، کسی را که فریاد اعتراض و دادخواهی سر می‌دهد، حماسه عصر می‌نامد:

خطیب/ تو می‌باید خاموشی بگزینی/ به جز دروغت اگر پیامی/ نمی‌تواند بود/ اما اگر ت مجال آن هست/ که به آزادی/ ناله‌ای کنی/ فریادی در افکن/ و جانت را به تمامی/ پشتوانه پرتاب آن کن! (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۷۷۰)

و هم‌چنین در «ترانه بزرگترین آرزو» در مورد آزادی می‌گوید:

آه اگر آزادی سرودی می‌خواند/ کوچک/ همچون گلوگاه پرنده‌ای،/ هیچ کجا دیواری فروریخته برجای نمی‌ماند./ سالیان بسیار نمی‌بایست/ در یافتن را/ که هر ویرانه نشانی از غیاب انسانی است/ که حضور انسان/ آبادانی است./ هم‌چون زخمی/ همه عمر/ خونابه چکنده/ همچون زخمی/ همه عمر/ به دردی خشک تپنده،/ به نعره‌ای/ چشم بر جهان گشوده/ به نقرتی/ از خود شونده،-/ غیاب بزرگ چنین بود/ سرگذشت ویرانه چنین بود./ آه اگر آزادی سرودی می‌خواند/ کوچک/ کوچک‌تر حتّاً/ از گلوگاه یکی پرنده! (شاملو، ۱۳۷۲: ۶۴-۶۶).

قبانی هم تنها، آزادی زن، وجهه همّت وی نبوده‌است؛ بلکه او برای آزادی مادر بزرگتر؛ یعنی «وطن عرب» خشم خود را نسبت به مسائل و مشکلات وطن بیان می‌کند. او برای خود رسالتی قائل، و آن، نجات و رهایی انسان از قید و بند و رساندن او به آزادی است و عمر ادبی خود را در مبارزه برای آزادی و آگاهی مردمش از شرّ استبداد داخلی و اشغالگری خارجی صرف کرده است. وی در سروده «اللغة المستحيلة» از عدم آزادی برای نویسندگان سخن می‌گوید:

الکاتبُ فی وطنی/ یَتَکَلَّمُ کلّ لغات العالم،/ الّا العربیة./ فلدینا لغةٌ مرعبةٌ/ قدسَدوا فیها کلّ ثقوب الحریة!! (قبانی، ۱۹۹۹م، ج: ۶: ۱۵۷) ترجمه: «نویسنده در وطن من/ با همه زبان‌های دنیا سخن می‌گوید/ به غیر از عربی/ چرا که ما زبانی ترسناک داریم/ که در آن همه روزنه‌های آزادی را بسته‌اند.



و اعلام می‌کند که مشکل اصلی وی، خورد و خوراک و نوشیدنی و... نیست؛ بلکه مشکل اصلی وی نبود آزادی است:

و لكننا مشكلتی... لیست مع الخبز الذي آكله/ و لا الماء الذي أشربه/ مشكلتی الأولى هي الحرية (قبانی، ۱۹۹۹م، ج: ۶، ۲۰۲) ترجمه: «ولی مشکل من... نانی نیست که آن را می‌خورم/ و آبی نیست که آن را می‌نوشم/ مشکل اصلی من آزادی است».

و در سروده «الوصیه» مرگ آزادی را غیرممکن می‌شمارد:
 يا ملك الزمان... إن قتلتنی / فمستحيلٌ تقتلُ الحرّیةَ (قبانی، ۱۹۹۹: ۲۰) ترجمه: «ای فرمانروای دوران... اگر مرا بکشی/ غیرممکن است آزادی را بکشی».

۳-۱ تشویق به مبارزه مسلحانه برای کسب آزادی

احمد شاملو و نزار قبانی معتقدند که مبارزه مسلحانه یکی از راه‌های رسیدن به آزادی است. هر دو به کلمه تظاهرات در شعر خویش اشاره کرده‌اند: شاملو در توصیفی خاص و منحصر به فرد از تظاهرات مردمی ضد مظاهر ظلم و سرکوب سخن می‌گوید و آن را تجلی عشق به محبوب قلمداد می‌کند. عبارت «خشم کوچک در مشت توست» و «چخماق‌ها کنار فتیله‌ها بی‌طاقند» در شعر شاملو بروشنی به تظاهرات مردمی و اعتراض حتی مسلحانه اشاره می‌کند:

طرف ما شب نیست/ چخماق‌ها کنار فتیله‌ها بی‌طاقند/ خشم کوچک در مشت توست/
 در لبان تو، شعر روشن صیقل می‌خورد/ من تو را دوست می‌دارم و شب از ظلمت خود/ وحشت می‌کند (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۲۱۸).

در شعر نزار نیز به صراحت واژه «تظاهر» به کار رفته است:

تتظاهر - حين أحبك - كل المدن العربية/ تتظاهر ضد عصور القهر/ و ضد عصور التآر/
 و ضد الانظمة القبلية/ و أنا أتظاهر - حين أحبك - ضد القبح/ و ضد ملوك الملح/ و
 ضد مؤسسة الصحراء.../ و لسوف أظل أحبك حتى يأتي زمن الماء ترجمه: وقتی تو را دوست می‌دارم همه شهرهای تازی‌نشین راهپیمایی می‌کنند/ بر ضد دورانهای سرکوب/ بر ضد دورانهای کین‌خواهی/ بر ضد نظامهای قبیل‌ای/ من نیز - وقتی تو را دوست دارم - بر ضد زشتی/ راهپیمایی می‌کنم،/ بر ضد پادشاهان نمک‌شهر/ بر ضد نهاد بیابان.../ و تا آن‌گاه که روزگار آب فرا رسد تو را دوست خواهم داشت (اسوار، ۱۳۸۲ه.ش: ۱۵۱ و ۱۵۲).

در این دو قطعه شعر می‌بینیم که هردو شاعر از عشق به وطن و آزادی و مبارزان دم می‌زنند. شاملو، مبارزان را فتیله‌هایی می‌داند؛ همان‌طور که سیاهی چخماق با جرقه‌ای روشن می‌شود و ظلم و ظلمت کوچه را مهار می‌کند، مبارزان هم با ظلم و ستم سازش نمی‌کنند و به تظاهرات و مبارزه مسلحانه روی می‌آورند و سعی در برطرف کردن آن می‌کنند. البته، شعارشان مانند شعری روشن، روشنایی‌بخش و پرنور و امید است و همین، ظالم را از ظلمی به وحشت انداخته است که به روشنی فتیله‌ای منجر شود. هر دو شاعر از امید به نتیجه بخش بودن تلاش و مبارزه سخن می‌گویند: نزار با عبارت «حتی یاتی زمن الماء» و شاملو با عبارت «شعر روشن» این پیام را منتقل می‌کند. نزار ایمان دارد که «انقلاب تنها راه رسیدن به آزادی است و مبارزه مسلحانه تنها راه دستیابی به صلح و آرامش است و همان‌طور که خار از گل محافظت می‌کند، لوله تفنگ از سنبل‌های سبز پاسداری می‌کند» (تاج‌الدین، ۲۰۰۱: ۹۱).

یضع ابني كراسه الرسم أمامي / و يطلب مني أن أرسم سنبله قمح / أمسك القلم / و أرسم له مسدسا / يسخر ابني من جهلي في فن الرسم / و يقول مستغرباً / ألا تعرف يا أبي الفرق بين السنبله... و المسدس؟ (قبانی، ۱۹۹۹م، ج ۶: ۱۱۷) ترجمه: پسر من دفتر نقاشی‌اش را روبه‌رویم می‌گذارد / و از من می‌خواهد که خوشه گندم بکشم / قلم را می‌گیرم / و برایش هفت تیری می‌کشم / پسر من ناآگاهی و ناتوانیم را در هنر نقاشی به سخره می‌گیرد / و با تعجب می‌گوید / ای پدر مگر فرق بین خوشه گندم و هفت تیر را نمی‌دانی؟

نزار بر آن است که آزادی با اسلحه به دست می‌آید و تنها اسلحه، ملت را از ستم می‌رهاند و حق را بر کرسی می‌نشاند. او در شعر خویش از کلمه «بندقیه» استفاده می‌کند.

«بندقیه» رمزی است برای اینکه بگوید مبارزه مسلحانه راه آزادسازی ملت‌ها است و تفنگی که شخص در طلب داشتن آن است در واقع همان امنیت گرانبهایی است که شخص چیزهای گرانبهایش مثل انگشتر مادرش و کیف و برگه‌هایش را از دست می‌دهد و گرو می‌گذارد (خورشا، ۱۳۸۱ه. ش: ۲۰۰-۲۰۱).

أريد بندقية / خاتم أمي بعته / من أجل بندقية / محفظتي رهنها / دفاتري رهنها / من أجل بندقية /... / أصبح عندی الان بندقية (قبانی، ۱۹۹۹م، ج ۳: ۳۲۷-۳۲۸) ترجمه: تفنگ

می‌خواهم / انگشتر مادرم را فروختم / به خاطر تفنگ / کیفم را گرو گذاشتم / دفترهایم
 را گرو گذاشتم / به خاطر تفنگ / ... / الان تفنگ دارم.

با مرور آنچه بیان شد این‌طور استنباط می‌شود که احمد شاملو و نزار قبانی هر دو
 مردم را برای کسب آزادی ترغیب می‌کنند و برای به‌دست آوردن آن توسل به اسلحه و
 روش مسلحانه را نیز مجاز می‌شمارند؛ ولی به‌نظر می‌رسد قبانی در بیان چنین مفهومی
 صریح‌تر و بی‌پروا تر عمل کرده‌است.

۲-۳ گله از سکوت مردم و حاکمان

مردم و حاکمان، در تحصیل آزادی سهم عمده‌ای دارند. حکام با درایت و کیاست و
 مردم با همراهی و مساعدت آنان می‌توانند آزادی سرزمین را حفظ کنند. چنانچه
 استبداد و از خودبیگانگی با سکوت و تسلیم مردم همراه شود، آزادی از جامعه حذف
 و تسلط غیر، فراهم می‌شود. قبانی و شاملو به‌طور کلی مردم و حکام را در اشعار خود،
 خطاب می‌کنند. قبانی در اشعار سیاسی خود سعی می‌کند بیشتر، توجه کشورهای عربی
 را و نه فقط مردم کشور خود را به وضعیّت نامناسب خود جلب، و آنها را به اصلاحات
 تحریک کند.

به همین دلیل در شعر سیاسی قبانی اشخاص مطرح نیستند؛ از کسی به‌صراحت نام
 نمی‌برد یا کمتر به نام کسی اشاره می‌کند؛ زیرا او با اشخاص سر جنگ و مبارزه
 ندارد. هدف او مبارزه با رژیمها و نظامهای فاسد است» (مهدوی و یزدان‌نژاد، ۱۳۹۱:
 ۲۴۵).

او مسبب بسیاری از این بدبختی‌ها را سران حکومت‌های عربی می‌داند و از نالایی
 حکام عرب انتقاد می‌کند و آرزوی تغییر در عرصه فکری و اجتماعی اقوام عرب را
 دارد. شاملو هم که گویا از ذکر نام حکام کراهت دارد: «نمی‌خواستم نام چنگیز را بدانم /
 نمی‌خواستم نام نادر را بدانم / نام شاهان را / محمد خواجه و تیمور لنگ، نام
 خفت‌دهندگان را نمی‌خواستم و / خفت‌چشندگان را»؛ چرا که اشعار شاملو «دارای هسته
 اصلی و مرکزی است که همان اجتماع و مردم و دردها و گرفتاریهایشان و ظلمها و
 بی‌عدالتی‌هاست» (قدمیاری، ۱۳۹۲: ۱۳۴-۱۳۵) که البته مسببان این بی‌عدالتی‌ها از بیان

خشم‌آلوده شاعر مصون نمانده‌اند؛ مانند این شعر که مستقیم به نام رضاخان اشاره می‌کند:

و لقمه دهان جنازه هر بی‌چیز پادشاه / رضاخان / شرف یک پادشاه بی‌همه چیز است /
و آن کس که برای یک قبا بر تن و سه قبا در صندوق / و آن کس که برای یک لقمه
در دهان و سه نان در کف / و آن کس که برای یک خانه در شهر و سه خانه در ده /
با قبا و نان و خانه یک تاریخ چنان کند که تو کردی، رضاخان / نام‌اش نیست انسان»
(شاملو، ۱۳۷۹: ۶۱).

وضعیت سیاسی و اجتماعی، هر دو شاعر را بر آن داشته‌است که به‌طور غیرمستقیم و با بهره‌گیری از نماد به جور و جفای حکام اشاره کنند. قبانی «نمادها و نشانه‌هایی را به‌عنوان مظاهر خودکامگی و استبداد مطرح ساخته است» (محسنی، ۱۳۹۱: ۴۳۴). ولی او با صراحت اعلام می‌کند که آنچه در کشورهای عربی اتفاق می‌افتد نقشه امریکایی صهیونیستی است. در مورد شاملو هم وضع بدین‌گونه است. وی «بویژه در اشعار سیاسی خود از سمبل و نماد استفاده می‌کند و با رمز و کنایه می‌سراید. بسیاری از شعرهای سیاسی و اجتماعی شاملو، بویژه در دوره‌های خفقان و استبداد، مملو از استعاره‌ها و رمزهاست» (بالو و مشتت‌پور، ۱۳۹۶: ۷۸).

نزار از سکوتی که سرزمین‌های عربی را در بر گرفته است، بیزاری می‌جوید و این سکوت با وجود رنج‌ها، سختی‌ها و دشواریهایی که مجامع عربی را دربر گرفته است، منفورتر می‌شود. «این سکوت و عدم‌پویایی به حدی است که گویا نبود احساس، طبیعی و عادی، و به سنگ‌شدن دلها و احساسات منجر شده است» (تاج‌الدین، ۲۰۰۱ م: ۷۷). نزار مردم را به انقلاب بر ضد ستم تحریک می‌کند و از سکوت ملتی شاکی است که نسبت به حوادثی که در دوروبرش اتفاق می‌افتد بی‌توجه است و آنها را می‌بیند و بر آن چشم فرو می‌بندد و این مسئله شاعر را مجبور می‌کند که صدای خود را در این زمینه به فریاد بلند کند و این‌گونه بسراید:

لماذا الجماهير / بين المحيط و بين الخليج / تجوب الأزقة بالقطط الخائفة / و أين هو
الشاعر العربي / الذي كان يمضغ لحم الطغاة / و يخترع العاصفة / فأين هو الشارع
العربي / الذي كان يبصق ناراً / و لا يعرف الفروق بين القصيدة و القنبلة» (قبانی، ۱۹۹۹ م،
ج ۶: ۲۵۷-۲۶۰) ترجمه: «برای چه مردم / ساکن بین اقیانوس آرام تا خلیج فارس

(کشورهای عربی) / در کوچه‌ها با گربه‌هایی ترسان می‌گردند / و کجاست شاعر عرب /
 که گوشت طغیانگران را می‌جوید / و طوفان را می‌شکافت / کجایند ملت عرب / که
 آتش از دهان می‌افکنند / و تفاوتِ قصیده و بمب را نمی‌دانستند.
 از این اشعار قبانی بر می‌آید که شاعر، مردم سرزمین خود و دیگر عربها را به
 شورش برضد ستم تحریک می‌کند. او آزادیخواهی ملی و جهانی را با دشمن‌ستیزی
 درهم می‌آمیزد و از همه کشورهای عربی می‌خواهد ساکت نباشند و چشم‌های خود را
 بر آنچه دور و برشان اتفاق می‌افتد، نبندند.

شاملو هم از سکوت بیزاری می‌جوید؛ ولی لحن وی در شعر، مانند قبانی، حماسی
 و انقلابی نیست.

او بر این اعتقاد است که سکوت آدمی نبود جهان و خداست و خاموشی تقوای
 هنرمند نیست. در اسارت و بندگی، نمی‌توان آنچه را شایسته است گفت؛ پس
 برهنه‌مند است که دردها و زشتیها را تصویر کند؛ غریو و فریاد اعتراض را ستایش
 کند و مدافع حق و آزادی باشد (پورنامداریان، ۱۳۷۴ه.ش: ۱۴۰).
 در شعر زیر آشکارا می‌توان پیوندی را که بین جهان و وطن و آزادی برقرار کرده
 است، دید و می‌توان تفسیح سکوت از جانب شاعر را مشاهده کرد:

تو خطوط شباهت را تصویر کن: / آه و آهن و آهک زنده / دود و دروغ و درد را - / که
 خاموشی / تقوای ما نیست / سکوت آب / می‌تواند خشکی باشد و فریاد عطش؛ /
 سکوت گندم / می‌تواند / گرسنگی باشد و غریو پیروزمندانه قحط؛ / هم‌چنانکه سکوت
 آفتاب / ظلمات است / اما سکوت آدمی نبود جهان و خداست / غریو را / تصویر کن! /
 عصر مرا / در منحنی تازیانه به نیشخط رنج / همسایه مرا / بیگانه با امید و خدا / و
 حرمت ما را / که به دینار و درم برکشیده‌اند و فروخته. / تمامی الفاظ جهان را در
 اختیار داشتیم و / آن نگفتیم / که به کار آید، / چرا که تنها یک سخن / یک سخن در
 میانه نبود / - آزادی! / ما نگفتیم / تو تصویرش کن! (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۷۴۶-۷۴۷).

در این شعر، شاعر اعلام می‌کند که سکوت، پرهیزگاری نیست و معتقد است که
 پیشترفتهای اقتصادی باعث از خودبیگانگی بشر و از بین رفتن حرمت او می‌شود و تنها
 یک چیز می‌تواند انسان را از بند از خودبیگانگی برهاند و آن آزادی است.

هر دو شاعر می‌خواهند توجه مردم را به اوضاع نامناسبی برانگیزند که در آن زندگی
 می‌کنند و آنها را بر اصلاحات و دگرگونی در کارهای خویش تحریک کنند. آن دو

می‌خواهند آنها به مردمی پویا و زنده تبدیل شوند و سرنوشت خود را به دست خویش رقم بزنند و چون چنین رویکردی را در مردم نمی‌بینند با زبانی دیگر مثل گله، شکایت، عتاب، توهین و تحقیر با مردم سخن می‌گویند. نزار در مجموعه شعری «قصائد مغضوب علیها» می‌گوید که در قاموس اقوام، قومی به اسم عرب نیست و آنها را نادان و قاتل و حيله‌گر معرفی می‌کند. او می‌گوید که شهرت گذشته آنها در کرم و بخشنندگی، دروغی بیش نیست و حاتم طائی کذابی بیش نبوده است. او در شعر خویش از کلماتی نظیر «عرب»، «عربان» و «أعراب» برای خطاب قرار دادن ملت عربی استفاده می‌کند:

إياك أن تقرأ حرفاً من كتاب العرب / فحربهم إشاعة و سيفهم خشب / و عشقهم خيانة
و وعدهم كذب / إياك أن تسمع حرفاً من خطابات العرب / فكلها نحو و صرف و
أدب / ليس في معاجم الأقوام / قوم اسمهم عرب (فاضل، ۲۰۰۰م: ۵۸-۶۰) ترجمه:
«مبادا سخنی از نوشته‌های عرب بخوانی / جنگشان دروغ و شمشیرشان چوب است /
و عشقشان خیانت است و وعده‌شان دروغ است / مبادا به سخنی از خطابه‌های عرب
گوش دهی / همه آنها نحو و صرف و ادب است / در فرهنگ لغت ملتها نیست / قومی
که نامش عرب باشد.»

در مورد این شعر احمد تاج‌الدین معتقد است این سخن، نظر هر شخص عربی است ولی ترس و شرم دو عاملی است که مانع ابراز آن می‌شود؛ ولی وقتی این سخن در قالب شعر و از زبان وی بیان می‌شود، خواننده درک می‌کند که این زخمی است که شاعر قصد دارد ابتدا آن را تمییز، سپس مداوا کند (تاج‌الدین، ۲۰۰۰م: ۱۲). در واقع شاعر خودزنی می‌کند و با زبان تحقیر با هموعان خود حرف می‌زند تا مردم را به ظلم‌ستیزی و بیداری فرا بخواند؛ هم‌چنین می‌گوید:

لا تسافر بجواز عربی / لاتسافر مرة أخرى لأروبا / فأوروبا كما تعلم ضاقت بجميع
السفهاء / لاتسافر بجواز عربی بين أحياء العرب / فهم من أجل قرش يقتلونك / و هم
حين يجوعون مساءً يقتلونك / لاتكن ضيفاً على حاتم طی / فهو كذاب و نصاب /
لاتسر وحدك بين أنياب العرب / یا صديقي رحم الله العرب... (فاضل، ۲۰۰۰م: ۵۸-
۶۰) ترجمه: با گذرنامه عربی سفر نکن / بار دیگر به اروپا سفر نکن / همان‌طور که
می‌دانی اروپا انباشته از بیخردان است / بین قبیله‌های عرب با گذرنامه عربی سفر



نکن / آنها برای یک پول سیاه تو را می‌کشند / و آنها چنانچه شامگاهی گرسنه شوند
تو را می‌کشند / مهمان حاتم طایی نشو / او دروغگو و کلاهبردار است / به تنهایی بین
دندانهای عرب حرکت نکن / دوست من! خدا عرب را رحمت کند...
او بر این باور است که عربها بر اسبی سوار نیستند؛ به نانی جز در خیال دسترسی
ندارند و در خانه‌های خود هیچ دوايي برای درمان دردهای خود پیدا نمی‌کنند:

فی لیالی الشرق لما یبلغ البدر تمامه / یتعری الشرق من کل کرامه / ونضال / فالملایین
التي ترکض من غیر نعال / و التي تؤمن فی أربع زوجات / و فی یوم القیامه / الملایین
التي لا تلتقی بالخبز / إلا فی الخیال / و التي تسکن فی اللیل بیوتاً من سعال / أبدا ما
عرفت شکل الدواء» (قبانی، ۱۹۹۹م، ج ۳: ۲۳) ترجمه: در شبهای شرق وقتی ماه کامل
شود / شرق از هر کرامتی خالی می‌شود / و از هر مبارزه‌ای / میلیونها افرادی که بدون
کفش می‌دوند / و کسانی که به داشتن چهار همسر معتقدند / و در روز قیامت / میلیونها
افرادی که نان ندیده‌اند / جز در خیال / و کسانی که شب، در خانه‌های سرفه سکونت
دارند / هرگز شکل دارو را نشناخته‌اند.

در مورد شاملو هم وضع همین‌گونه است؛ یعنی او هم وقتی از جنبش و آگاهی
مردم ناامید می‌شود، زبان به عتاب و گله و شکایت می‌گشاید به طوری که یأس از
بهبود وضع اجتماعی، یأس از برقراری تساوی و عدالت و یأس از شور و جنبش مردم
تمام وجود شاعر را فرا می‌گیرد.

این یأس و اندوه و تلخی ناشی از شکست، به جایی می‌رسد که به مردم پشت
می‌کند و کسانی که روزی بزرگترین عشق او بودند، مایه نفرت و انزجار او می‌شوند.
مردی که تمام امید و تکیه‌اش مردم بوده و حالا با تلخکامی تمام، این تکیه‌گاه را از
دست داده است، چگونه باید زندگی کند و از کدام سوی راه نجات بیابد؟»
(پورنامداریان، ۱۳۷۴ه.ش: ۹۷).

از جمله شعرهایی که حاکی از یأس و نومیدی شاعر است:

فریادی و دیگر هیچ. / چرا که امید آن چنان توانا نیست / که پا بر سر یأس بتواند
نهاد. / ... / اما یأس آن چنان تواناست / که بسترها و سنگ، زمزمه‌ای بیش نیست
(شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۳۷۵).

با مرور زمان و عمق فاجعه ناامیدی از مردم و تکاپوی آنها، «این بدبینی و نفرت از مردم به جایی می‌رسد که شاعر با تأویل تلخ سروده‌های گذشته منکر حقیقت سخنانی می‌شود که به‌خاطر مردم و دردهای آنان سروده‌است» (پورنامداریان، ۱۳۷۴ه.ش: ۱۰۰). برویم ای یار، ای یگانه من! / دست مرا بگیر! / سخن من نه از درد ایشان بود، / خود از دردی بود / که ایشانند! / اینان دردند و بود خود را / نیازمند جراحات به چرک اندر نشسته‌اند / و چنین است / که چون با زخم و فساد و سیاهی به جنگ برخیزی / کمر به کین‌ات استوارتر می‌بندند (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۴۹۰). و از جمله شعرهای دیگر شاملو که احساس یأس، بدبینی و بیزاری در آن غلبه دارد این شعر است:

دو شیزه عشق من مادری بیگانه است / و ستاره پرشتاب / درگذرگاهی مأیوس / بر مداری جاودانه می‌گردد (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۳۶۶).
و در این شعر مردم را به‌سبب تظاهر به آگاهی و بیداری، بسیار تند سرزنش می‌کند: باری / من با دهان حیرت گفتم: / «ای یاره / یاره / یاره، / خلاق! / مستید و منگ! / یا به تظاهر / تزویر می‌کنید؟ (همان: ۶۵۴)

گاهی شاملو به‌دلیل درد و رنجهایی که از مردم دیده و دردهایی که برای مردم به‌خاطر آنها متحمل شده است ولی درکش نکردند، شعر می‌سراید و از این وطن و مردمش احساس خستگی و نارضایتی می‌کند. او از واقعیت‌ها و حقیقت‌ها برای مردم می‌گوید؛ اما این حقیقت، گویی در آن‌ها تأثیری ندارد؛ چرا که آنها گویی در انتظار معجزه‌اند و این دور بودن مردم از واقعیت است که شاملو را بیش از هرچیزی دچار یأس می‌کند. این حس شاعر به‌حدی می‌رسد که از مردمی که روزی آنها شعر می‌سرود، متنفر شود؛ آنجا که می‌سراید:

مرگ من سفری نیست / هجرتی است / از وطنی که دوست نمی‌داشتم / به خاطر نامردمانش (همان: ۵۴۴).

از این شعر برمی‌آید که شاملو معتقد است که مرگ، اختیاری است؛ نه چون سفر اجباری؛ هجرتی اختیاری که به دلیل پستی مردم صورت می‌گیرد.

از میان مجموعه‌های احمد شاملو دو مجموعه «آیدا، درخت و خنجر و خاطره»، «آیدا درآینه» اغلب شکایت و گله از مردمی است که از مبارزه دست کشیده، و آنان که به

ظلمت گردن نهاده‌اند و درد و دریغ به خاطر یارانی که شهید شدند. مردی که در قلب کوچه‌ها زندگی می‌کرد و مردم را با تمام وجودش دوست داشت از کوچه به خانه روی می‌آورد و «عشق عمومی» به «عشق خصوصی» بدل می‌شود.

دوست داشتن مردان/ و زنان/ دوست داشتن نی لبکها،/ سگها/ و چوپان/ دوست داشتن چشم به راهی،/ و ضرب انگشت بلور باران/ برشیشه پنجره/ دوست داشتن کارخانه‌ها/ مشت‌ها/ تفنگ‌ها/.../ دوست داشتن بلوغ شهر/ و عشقش/ دوست داشتن سایه دیوار تابستان/ و زانوهای بی‌کاری / در بغل / ... / دوست داشتن شالی‌زارها/ پاهای و زانوها (همان: ۵۵ - ۵۷).

و در این شعرگویی از مردمی سخن می‌گوید که از آنها اندوهی در سینه دارد که او را آزرده‌اند و این زبان گلایه است:

دربه‌دتر از باد زیستم/ در سرزمینی که گیاهی در آن نمی‌روید/ ای تیزخرامان/ لنگی پای من/ از ناهمواری راه شما بود (همان: ۴۸۹).

البته به نظر می‌رسد که «شعرهایی که شاملو در مورد بیزاری از مردم و دوری از جامعه سروده است، واقعی نیست و می‌داند که آنها در آن نقش اساسی ندارند و مقصر اصلی نیروهایی است که مانع گسترش آزاد دانش و فرهنگ می‌شود» (دستغیب، ۱۳۷۳ه.ش: ۱۰۷ و ۱۵). در همین راستا می‌توان به شعرهایی اشاره کرد که که بیانگر عشق شاملو به مردم است:

یاران من بیایید/ با دردهایتان/ و بار دردتان را/ در زخم قلب من بتکانید (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۱۷۵)

و این شعر او:

من برای روسپیان و برهنگان/ می‌نویسم/ برای مسلولین و/ خاکسترنشینان،/ برای آنها که بر خاک سرد/ امیدوارند/ و برای آنان که دیگر به آسمان/ امید ندارند/ بگذار خون من بریزد و خلأ میان انسانها را پر کند/ بگذار خون ما بریزد/ و آفتابها را به انسانهای خواب‌آلوده/ پیوند دهد (همان: ۲۴۸).

در این قطعه، شاملو از ناامیدی از آسمان و ریخته‌شدن خون سخن می‌گوید که ناامیدی از آسمان، ناامیدی از اعتقادات دینی و الهی است. در این میان، ریخته‌شدن خون (کشته شدن) در راه وطن باعث اتحاد بین مردم و بیداری دوباره آنها می‌شود.

همان‌طور که برخی نویسندگان به نفرت شاملو از مردم با دیده تردید نگریسته‌اند در مورد نزار هم دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد برخی، تفکر عرب‌ستیزی نزار را ناشی از نارضایتی سیاسی-اجتماعی از عربها می‌دانند و این مخالفتها را به تمایلات شعوبی‌گری در او تشبیه کرده‌اند. به‌طور کلی منتقدان در مورد شخصیت سیاسی نزار قبانی دیدگاه‌های مختلفی دارند؛ برخی مانند «هداره» و «شاکر نابلسی» و «عباس عبد الجبار» او را فردی بی مسئولیت و علاقه‌مند به بیان مسائل جنسی به‌شمار می‌آورند و افرادی مانند «عبدالله ابراهیم الهویش» معتقدند که مواضع سیاسی نزار، تاکتیکی و جاه‌طلبانه است و گروه دیگری از منتقدان مانند «ماهرحسن فهمی» و «عرفان نظام الدین» و «نبیل خالد»، نزار قبانی را شاعری صادق، انقلابی و مبارز قلمداد کرده‌اند. هداره می‌گوید: «نزار شاعر شهوت و غریزه است چون او تنها به جسم زن می‌پردازد تا روح وی» (هداره، ۱۹۸۸: ۱۴۳) و در مقابل ماهر حسن فهمی می‌نویسد «نزار کسی بود که از همان آغاز فعالیت ادبی خود، لحظه‌ای از توجه به مشکلات میهنی و ملی خود غافل نبود» (فهمی، بی تا: ۱۸۸).

۳-۳ آزادی از اسارت خارجی و داخلی

۳-۳-۱ آزادی از اسارت دشمن خارجی

وطن‌دوستی، طبیعی است؛ زیرا موطن هرکس برایش عزیز است و اگر کسی از آن درگذرد و خانه را به بیگانگان واگذارد، زیانمند و غمگین خواهد شد. شاعران و نویسندگان نامدار با بیانی شیوا و زیبا از احساس عشق به وطن دم‌زده، آن را ستوده و وقتی دور از آن بوده‌اند با ذکر و یادآوری خاطرات، بذر غم بر شعر خویش پاشیده و زیبایی‌ها و جلوه‌های آن را در شعر خویش منعکس کرده‌اند. تاریخ نشان داده است که چنانچه این محبوب ارزشمند در اثر جنگ و درگیری، آسیب ببیند و یا نخبگان، افراد برجسته و نویسندگان هرکشور، استقلال و شکوه وطن خویش را در معرض خطر ببینند با تمام توان و امکانات خود در کنار مردم، برای یاری و دفاع از آن تلاش می‌کنند. احمد شاملو و نزار قبانی در کنار دیگر شاعران، وطن خویش را آزاد و رها از بند تسلیم و تجاوز می‌پسندند. البته هر دو نیک می‌دانند فریاد از روی استقلال و آزادگی در محیطی که آزادی‌ستیز است از خودگذشتگی است. از نظرگاه شاملو آن کس

که جان را پشتوانه فریاد اعتراض و حقیقت‌جویی می‌کند، قهرمان حماسه عصر است و مرگ او سند صداقت اوست:

تو می‌باید خامشی بگزینی / به جز دروغت اگر پیامی / نمی‌تواند بود، / اما اگر ت مجال آن هست / که به آزادی / ناله‌ای کنی / فریادی درافکن / و جانت را به تمامی / پشتوانه پرتاب کن! (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۷۷۰).

شاملو، کسی را که برای آزادی سرزمین از یوغ استبداد و استعمار تلاش می‌کند، قهرمان و مسیح دوران خطاب می‌کند. او فقر حقیقی را نبود آزادی می‌داند و تسلیم شدن را خفت می‌نامد. وی «در شعری که در سوگ تقی ارانی سروده است یادآور می‌شود که هر انسانی در مبارزه با دیو استبداد و ستم، می‌تواند مسیح دوران (قهرمان و اسطوره روزگارش) باشد» (محمدی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۱) و در شعر «سرود قدیمی قحط‌سالی» نشان می‌دهد که نداشتن، همانا حذف حرمت آزادی است:

سال بی‌باران / جل پاره‌ای ست نان / به رنگ بی‌حرمت دلزدگی / به طعم دشنامی دشخوار و / به بوی تقلب. / ترجیح می‌دهی که نبویی نجشی، / ببینی که گرسنه به بالین سرنهادن / گوارتر از فرودادن آن ناگوار است / ... / به جلد می‌گویی: «خوشا عطشان مردن، / که لب‌تر کردن از این / گردن‌نهادن به خفت تسلیم است (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۹۳۲ - ۹۳۳).

قبنی، غمخوار وطنی است که از داخل خورده و از خارج محاصره می‌شود. او، خطر یهود را عاملی خارجی برمی‌شمارد و در این مورد قصد آگاه‌کردن دولت و مردم را دارد: «يضحك لليهود القادمين إليه / من تحت الأظافر / الناطق الرسمي يعلن في بلاغ لاحق / أن اليهود تزوجوا زوجاتنا» و بعید نمی‌داند نام شام از جغرافی حذف و یهودستان جایگزین آن شود: «ما كان يدعى ببلاد الشام يوماً / صار في الجغرافيا يدعى يهودستان» (عبده، ۲۰۱۳: ۷۱) در عین حال نزار، رسالت سیاسی خود را ترویج آزادی می‌داند و می‌گوید:

أريد أن أقول: إني شاعر... / أحمل في حنجرتي عصفور... / أرفض أن أبيعهُ / و أنت من حنجرتي.. / تريد أن تُصدرَ العصفور (قبنی، ۲۰۰۵م، ج ۳: ۳۹۳) ترجمه: «می‌خواهم بگویم: من شاعر هستم / در حنجره‌ام گنجشکی حمل می‌کنم / زیر بار فروش آن نمی‌روم / و تو از حنجره‌ام / می‌خواهی گنجشک را بگیری (محسنی، ۱۳۹۱ه.ش: ۴۴۱).

۲-۳-۳ آزادی سیاسی داخلی

نزار بر آن است که سرکوب آزادیخواهان، ترویج دروغ و ارائه گزارشهای غلط، جزء سرشت استبداد است. وی اعمال ارباب، سرکوب و به‌کارگیری خبرچینان را در کنار ترویج دروغ و عوام‌فریبی توسط حکومت، عاملی برای بستن فضای سیاسی به‌منظور جلوگیری از نشر حقایق در میان مردم تلقی می‌کند و می‌گوید:

الحاکم / یضرب بالطَّبله / و جمیع وزاراتِ الإعلامِ تدقُّ علی ذاتِ الطَّبله / و جمیع
وکالاتِ الأنبیاءِ تضخَمُ إیقاعِ الطَّبله / ... / لایُوجدُ کذبُ أذکی من کذبِ الدَّوله / ... /
القمعُ أساسُ المُلک / شقُّ الانسانِ أساسُ المُلک / حکمُ البولیسِ أساسُ المُلک / تألیه
الشخصِ أساسُ المُلک / تجدیةُ البیعهِ للحکامِ أساسُ الحکم (قبانی، ۱۹۹۹م، ج: ۶، ۱۲۸-
۱۳۳) ترجمه: حاکم بر طبل دروغ می‌کوبد/ و همه رسانه‌های حکومتی نیز همان
دروغ را تکرار می‌کنند/ و همه خبرگزاریها صدای طبل را بزرگ جلوه می‌دهند/
دروغی بزرگتر از دروغ دولت نیست/ بنیان دولت بر سرکوب مخالفان است/ اعدام
انسان، بنیان خودکامگی است/ حکومت پلیسی، بنیان قدرت،/ پرستش و خدا
قرار دادن فرد، اساس حکومت است/ تجدید بیعت‌ها و اعلام وفاداریهای تکراری،
زیر ساخت استبداد است.

جلوگیری از انتشار آزاد حقایق و اخبار، یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگیهای نظام
جباریت است؛ جباریتی که با این روش، اندوه و یأس را در میان مردم فراگیر می‌کند:
إذا کان الوطنُ منقياً مثلی /.. / و یفکرُ بشراشفِ أمَّه البیضاء مثلی /.. / و بقطعةِ البیت
السوداء، مثلی / إذا کان الوطنُ ممنوعاً من إرتکابِ الکتابه مثلی / و ارتکابِ الثَّقافه
مثلی / فلماذا لایدخلُ إلی المصحَّه التي نحن فیها؟ / لماذا لایکونُ عضواً، فی حزبِ
الحرز! / الذی یضمُّ مئه میلیون عربی (همان: ۱۲۷) ترجمه: «وقتی وطن مانند من
تبعیدی باشد/ و مانند من ملحفه (چادر شب) سفید مادرش فکر کند/ و به گربه سیاه
خانه، وقتی وطن نیز مانند من از نگارش منع شده باشد/ و انجام‌دادن کار فرهنگی/
چرا به آسایشگاهی که ما در آن هستیم وارد نشود/ چرا نباید عضو حزب اندوه
نباشد/ حزبی که صد میلیون عرب را به عضویت خود درآورده‌است؟ (دق مرگ
نشوند)».

اشاره به حزب اندوهی که صد میلیون عضو دارد بیانگر این است که وی استبداد را

نه تنها در وطن خود بلکه به طور کلی مغفور می‌داند و رویکرد فرا ملی وی را بیشتر نمایان می‌سازد.

نزار در این شعر از وطن استبدادزده‌ای سخن می‌گوید که سخن گفتن در آن جرم و جنایت محسوب می‌شود:

فَأَنْتِ أَعِيشُ يَاسِيدَتِي، فِي وَطَنِ / تُعْتَبَرُ الْكَلِمَةُ فِي قَانُونِهِ: / جَرِيمَةٌ (قَبَانِي، ۱۹۹۹م، ج ۶: ۱۰) **ترجمه:** سرورمن! من در میهنی زندگی می‌کنم/ که در قانونش، سخن گفتن / جرم است.

وی به آزاداندیشی اشاره می‌کند و از نبود این نعمت گرانبها در جامعه عرب گله و شکایت می‌کند:

وَلَمْ تَزَلْ حَرِيَّةُ الرَّأْيِ / دَجَاجَةٌ مَذْبُوحَةٌ / بَسِيفِ كُلِّ طَاغِيَةٍ» (قَبَانِي، ۲۰۰۵م، ج ۳: ۵۶۴) **ترجمه:** «آزاداندیشی همیشه / همچون مرغی سلخنی می‌شود / با شمشیر طغیانگران». مثل اینکه وی به دلیل فشارها و ممنوعیت‌ها در رسالت خویش احساس ضعف و ناتوانی می‌کند؛ چرا که می‌گوید:

إِنَّ مَبَاحِثَ أَمْنِ الدَّوْلَةِ تَطْلُبُ مِنَّا / أَنْ لَانُضْحِكَ / أَنْ لَانَبْكِي... / أَنْ لَانُطَقَّ / أَنْ لَانَعْشَقَ
 وَ: كَيْفَ أَبْشَرُ بِالْحَرِيَّةِ... / حِينَ الشَّمْسُ تَوَاجَهُ حُكْمًا بِالْإِعْدَامِ (قَبَانِي، ۲۰۰۵م، ج ۳: ۱۹۶) **ترجمه:** بیانیه‌های سازمان اطلاعات و امنیت حکومت از ما می‌خواهد/ که نخندیم / نگریم / سخن نگوئیم / عشق نورزیم و چگونه پیام‌آور آزادی باشم / وقتی که خورشید حقیقت با حکم اعدام روبه‌رو می‌شود.

و سرزمینش را زندانی می‌داند که از نگهبانان پر شده است:

هَذِي بِلَادٌ / نَصْفُهَا زَنَانَةٌ / وَنَصْفُهَا حِرَاسٌ وَ... (قَبَانِي، ۱۹۹۹م، ج ۶: ۳۸۵) **ترجمه:** «این کشور من است / نیمی از زندان است / و نیم دیگرش نگهبان و...»

نزار، دردمندانه و سوگمندانه اعلام می‌کند که در جامعه عرب، آزادی حیوانات و از

جمله گربه خانگی از آزادی انسانها بیشتر است:

أَفْكَرُ: أَيْنَا حُرٌّ / وَ مِنْ مَنْأ طَلِيقُ الْيَدِ / أَنَا أَمْ ذَالِكُ الْحَيَوَانِ؟ / لِهَذَا الْقَطْ... عَالَمَهُ / لَهُ طُرَر... لَهُ مَسْنَدٌ / لَهُ حَرِيَّةٌ... وَ أَنَا / أَعِيشُ يُفْمَقِمُ مُؤَصَّدٌ (قَبَانِي، ۱۹۸۳م، ج ۱: ۶۰۲) **ترجمه:** «فکرمی‌کنم: کدام یک از ما آزاد است / و کدام یک از ما اختیار عمل بیشتری دارد / من یا آن حیوان؟ این گربه برای خود دنیایی دارد/ کاکالی دارد و پناهگاهی / او آزادی دارد و من / در فضایی بسته به سر برده‌ام.»

وی بر آن است که در جامعه عرب، علاوه بر حیوانات خانگی، پرندگان نیز نسبت به آدمها و نخبگان از آزادی بیشتری برخوردارند:

یا وطنی: کلُّ العصافیر لها منازلُ/ إلَّا العصافیرُ الّتی تحترفُ الحریةُ/ فهی تموتُ خارج الأوطان (قبانی، ۱۹۹۹م، ج ۶: ۱۱۴) ترجمه: «ای وطن من! همه پرندگان و گنجشکان دارای آشیانه‌اند/ مگر پرندگان مروج و مبشر آزادی که خارج از میهن می‌میرند» (محسنی، ۱۳۹۱ه.ش: ۴۳۷ - ۴۴۱).

نزار می‌گوید که در جامعه عربی چراغ قرمز بر ضد عقل است و انسان را از اندیشه و بحث و جدل در زمینه‌ها و علوم مختلف بازمی‌دارد و می‌گوید که آدمی باید در برابر سکون و جمود و رکود بایستد و پیشروی نکند:

لا تفکرُ أبداً .. فالضوءُ أحمر.. لا تکلمُ أحداً.. فالضوءُ أحمر.. لا تجادلُ فی نصوص الفقه، أو فی النحو، أو فی الصرف،/ أو فی الشعر، أو فی النثر،/ إن العقلُ ملعونٌ، و مکروهٌ، و منکر.. /... لا تفکرُ بعصافیر الوطن/ و بأشجار، و أنهار، و أخبار الوطن/ لا تفکرُ بالذین اغتضبوا شمس الوطن (قبانی، ۱۹۹۹م، ج ۶: ۱۳۶-۱۳۷) ترجمه: «هرگز فکر نکن چراغ قرمز است/ با کسی سخن نگو چراغ قرمز است/ در مورد مطالب فقه یا نحو یا صرف مجادله نکن/ یا در مورد شعر یا در مورد نثر/ عقل نفرین شده، و منفور و زشت است/ به گنجشک‌های وطن فکر نکن/ و به درختها و رودها و اخبار وطن/ به کسانی که خورشید وطن را به‌زور گرفتند فکر نکن.

شاملو هم به بیان مظاهر استبداد در جامعه خود می‌پردازد و از رمز مدد می‌جوید. «شب درحوزه زبان رمزی شاملو مظهر اوضاع سیاسی آزادی‌ستیز و اوضاع اجتماعی همراه با ظلم و خفقان ناشی از آن است» (پورنامداریان، ۱۳۷۴ه.ش: ۲۸).

اگر که بیهده زیباست شب/ برای چه زیباست/ شب/ برای که زیباست؟-/ شب و/ رود بی‌انحنای ستارگان/ که سرد می‌گذرد/ و سوگواران دراز گیسو/ بر دو جانب رود/ یاد آورد کدام خاطره را/ با قصیده نفس‌گیر گوکان/ تعزیتی می‌کنند/ به هنگامی که هر سپیده/ به صدای هم آواز دوازده گلوله/ سوراخ/ می‌شود؟ (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۷۱۳).

شاملو در این شعر از استعاره برای بیان اندیشه‌های خود بهره می‌برد: «رود بی‌انحنای ستارگان»، کشته‌شدگان هستند که با جسمی «سرد» می‌گذرند و سوگواران

درازگیسو که در دو سوی هستند، مادران و خواهران و زنان این کشته‌شدگان هستند. «غوکان» مأموران حکومتی هستند.

شعر «که زندان مرا بارو مباد!» شاملو بیانگر این است که شاعر در زندان است و دیوارهای زندان وی را محبوس کرده‌اند و به‌رغم آن شاعر آرزو دارد دیواری نباشد که باعث حفظ تنهایی جانها و حفظ پراکندگی و تفرقه است چراکه حفظ پراکندگی و تفرقه و استحکام ستم و استثمار مردم و تداوم بخشیدن به جهل و بی‌خبری آنها از جمله اسباب تداوم بخشی به حکومت جور و فساد است:

که زندان مرا بارو مباد/ جز پوستی که براستخوان‌ام/ بارویی آری،/ اما/ گردبرگرد جهان/ نه فراگرد تنهایی جان‌ام/ آه/ آرزو! آرزو! پیازینه پوست‌وار حصار/ که با خلوت خویش چون به خالی بنشینیم/ هفت دربازه فراز آید/ بر نیاز و تعلق جان/ فروبسته باد/ آری فروبسته باد و/ فروبسته‌تر،/ و با هر دربازه/ هفت قفل آهنجوش گران! آه/ آرزو! آرزو! (شاملو، ۱۳۸۲.ه.ش: ۶۹۱ - ۶۹۲).

شاعر می‌خواهد از محدوده وجود خود بیرون بیاید و جهانی شود؛ جهانی که او را از بند تعلقات جانش برهاند. این آرزویی است که شاعر برای تمام نوع بشر می‌کند و خود، خود عام بشر است.

در شعر میزبان که نماینده حاکم یا طبقه حاکم است به میهمانان خنجر کج یا مرگ، مرگی همراه با شکنجه و تزویر تعارف می‌کند بی‌اینکه ریاکاری و ناراستی وی، که در خنجر کج تصویر شده است، اجازه دهد که وی مرگ میهمانان را همان‌طور که اتفاق افتاده است به گوش مردم برساند. لحن میزبان نیز برملاکننده شخصیت ریاکار اوست (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۴۳).

اما/ تنها/ یکی خنجر کج بر سفره سور/ در دیس بزرگ بدل‌چینی/ میزبان/ سروران من! سروران من!/ جدایی تعارف!/ میهمانان را/ غلامان/ از میناهای عتیق/ زهر در جام می‌کنند/ لبخندشان/ لاله و تزویر است/ انعام را/ به طلب/ دامن فراز کرده‌اند/ که مرگ بی‌دردسر/ تقدیم می‌کنند/ مردگان را به رفها چیده‌اند/ زندگان را به یخدانها. / گرد/ بر سفره سور/ ما در چهره‌های بی‌خون هم کاسگان می‌نگریم: / شگفتا!/ ما/ کیانیم؟/ نه برف چیده‌گانیم/ کز مرده‌گانیم/ نه از صندوقانیم/ کز زنده‌گانیم! / تنها/ درگاه خونین و فرش خون‌آلوده شهادت می‌دهد/ که برهنه پای/ برجاده‌ای از شمشیر گذشته‌ایم (شاملو، ۱۳۸۲.ه.ش: ۷۵۵ - ۷۵۷).

شاعر در این بخش بلا تکلیفی عده‌ای را بیان می‌کند که در بزم ظلم، نه کشته‌ظلمند و نه موافق آن و لذا بین مرگ و زندگی معلقند. این شعر انتقادی است بر آنان که ظلم را (خنجر کج) می‌بینند؛ اما در مقابل آن اراده‌ای ندارند. و در این شعر، شب و شاخه، هستی طبیعی خود را از دست داده‌اند و به نماد تبدیل شده‌اند تا شاعر بتواند خفقان و مردگی مسلط بر سرزمین ستم‌دیده‌اش را آشکار کند و در برابر آن از زندگی جویی و آزادیخواهی خود به‌طور غیرمستقیم و نمادین سخن بگوید:

شب/ با گلوی خونین/ خوانده ست/ دیرگاه/ دریا/ نشسته سرد/ یک شاخه/ درسیاهی جنگل/ به‌سوی نور/ فریاد می‌کشد (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۳۴۶).

یک شاخه، بیانگر کمبود مبارزان در انبوه سردی و سکوت دیگران است. اجتماع، مردم، دردها و گرفتاریهایشان، ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها در شعرهای شاملو جلوه‌های گوناگون دارد و گاهی ظهور و بروز خشم‌آلوده‌ای علیه مسببان بی‌عدالتی‌ها در شعر وی دارد:

در تمام شب چراغی نیست/ در تمام دشت/ نیست یک فریاد./ ای خداوندان ظلمت شاد!/ از بهشت گندتان ما را/ جاودانه بی‌نصیبی باد!/ باد تا فانوس شیطان را برآویزم/ در رواق هر شکنجه‌گاه این فردوس ظلم آیین!/ باد تا شبهای افسون مایه‌تان را من/ به فروغ صد هزاران آفتاب جاودانی ترکم نفرین! (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۱۵۵-۱۵۶).

«فانوس شیطان» و «فردوس» تلمیحی است به داستان ورود شیطان به بهشت و رانده‌شدن ساکنان بهشت از آن. شاملو می‌گوید چنانکه شیطان باعث رانده‌شدن آدم و حوا شد، من هم امیدوارم شما را از وطن بیرون کنم. «شعر شاملو به شکل سندی اجتماعی درکار محکومیت قدرت و حاکمیت برآمده است و آمیزه حافظه ادبی و تاریخی است که با زبان مردم به ثبت صفحات زندگینامه دوران پرداخته‌است» (صاحب اختیاری، ۱۳۸۷: ۴۹۲-۴۹۶).

با نگاهی اجمالی به شعرهایی که احمد شاملو و نزار قبانی در مورد آزادی سروده‌اند، می‌توان گفت که آزادی در مفهوم نجات از اسارت دشمن خارجی و جغرافیایی و سپس در مفهوم رهایی از تعلقات و خواسته‌های نفسانی مطرح شده و بعد دوم این مفهوم در اشعار شاملو پررنگتر بوده‌است و اینکه نزار در کنار آزادی انسان از آزادی حیوانات نیز دم می‌زند می‌تواند تحت تأثیر تفکر غربی باشد. در این بخش از

اشعار هم به نظر می‌رسد که بیان شاملو نسبت به نزار صراحت کمتری دارد؛ چراکه وی برای بیان مظاهر استبداد از رمز مدد جسته و حتی وقتی شاعر در زندان است و شعر می‌سراید از آزادی از تعلقات نفسانی سخن می‌گوید. قضاوت در مورد علت این امر دشوار به نظر می‌رسد؛ چراکه شیوه بیان افکار و رفتار شاعر به طبع و سرشت شاعر و وضعیت و مقتضیات زندگی شخصی و اجتماعی و سیاسی وی برمی‌گردد.

۴. نتیجه

قبنانی و شاملو، که جنگ و استبداد را در سرزمین خود و دیگر کشورها، شاهد بوده‌اند برای کسب و حفظ آزادی کوشیده و از این مسئله در اشعار خود یاد کرده‌اند. مردم با همراهی و مساعدت و حکام با درایت و کیاست، هر دو در کسب و حفظ آزادی سهم دارند و در صورت عدم ایفای نقش از سوی مردم و حکام این آزادی حذف، و تسلط و حضور اجنبی در جامعه فراهم می‌شود. بر همین اساس است که توجه به مردم و حکام بخش قابل توجهی از اشعار این دو شاعر را به خود اختصاص داده است. شاملو برای تحقق عملی آزادی شعر می‌سراید و رنج حبس را نیز متحمل می‌شود. وی، آزادیخواه را حماسه عصر، قهرمان، مسیح دوران و صادق معرفی می‌کند و فقر واقعی را نداشتن آزادی به‌شمار می‌آورد. شاملو با استفاده از نماد و استعاره‌هایی همچون شب، خنجر کج، شاخه و... از خفقان و استبداد جامعه سخن می‌گوید و وی، عدم تفرقه را عامل تداوم آزادی و ظلم‌ستیزی می‌داند. قبنانی هم، نه تنها توجه مردم کشور خود، بلکه کل عرب را به وضعی نامناسب خود در زمینه آزادی جلب می‌کند و لزوم اصلاحات را متذکر می‌شود. او در این زمینه از شخص خاصی نام نمی‌برد؛ چرا که هدف او اصلاح و مبارزه با فساد و ستم است نه حذف اشخاص. قبنانی به خطر یهود در سلب آزادی سرزمینهای عربی اشاره می‌کند و در مورد عدم آزادی در سرزمین خود به این موارد اشاره می‌کند: سرکوب آزادیخواهان، ترویج دروغ، ارائه گزارشهای غلط، اعمال ارباب، جلوگیری از انتشار آزاد حقایق و اخبار، نبود آزاداندیشی و خردورزی.

قبنانی و شاملو برای بیان مفاهیم خود، بیشتر به نماد متوسل می‌شوند. هر دو مبارزه مسلحانه را یکی از راه‌های رسیدن به آزادی می‌دانند و به نتیجه‌بخش بودن تلاش و

مبارزه امیدوارند. این دو شاعر به واژه‌هایی چون تظاهرات، تفنگ و ... در اشعارشان اشاره می‌کنند. قبانی و شاملو، تغزل و مفاهیم سیاسی و اجتماعی را با هم درمی‌آمیزند و از یک زن و هم‌چنین زنهای دیگر در اشعار خود نام برده‌اند که قبانی صریح‌تر و بی‌پرده‌تر در این باب سخن رانده‌است. البته، قبانی علاوه بر زن و مادر هموطنش، آزادی مام وطن را خواستار است و از عدم‌حضور آن در جامعه خویش، خشمگین است. او بیشتر به نقش حکام عرب تأکید می‌کند و بر عکس قبانی، شاملو، بیشتر به مردم و نقش آنها اشاره و اعلام می‌کند از ذکر نام پادشاهان کراخت دارد. هرچند او گاهی به‌صراحت از مسببان حذف آزادی و تحمیل ستم و تجاوز بر مردم نام می‌برد. نزار، سکوت و بی‌اعتنایی مردم عرب را با وجود رنجها و دشواریها تقبیح می‌کند و آنها را به انقلاب فرا می‌خواند. شاملو هم، ضمن اعلام بیزاری از سکوت با لحنی که کمتر از قبانی، حماسی است انسان را به رهایی از خودبیگانگی دعوت می‌کند. وقتی هر دو شاعر حمیت و توجه لازم به اصلاح کارها و انقلاب را در مردم نمی‌بینند، زبان به عتاب و تحقیر می‌گشایند که البته هدف آن دو، اصلاح است. در مورد شاملو، ناامیدی از آگاهی مردم به حدی می‌رسد که با نفرت، مردم را خود درد می‌نامد. البته عشق شاملو به مردم در دیگر اشعار وی موج می‌زند. او خود می‌داند و برکسی هم پوشیده نیست که مقصر اصلی وضعیّت نابسامان جامعه بیشتر متوجه سران کشور است. در هر حال هر دو شاعر در بیان مفهوم آزادی، توانایی و نبوغ منحصر به فردی را به منصّه ظهور رسانده‌اند که نامشان را جاودانه کرده‌است و ضمن اینکه در بیان مفهوم آزادی با یکدیگر همانندی‌هایی دارند، تفاوتها و برجستگی‌های هریک در این حوزه متفاوت و متمایز است.

منابع

الف) منابع عربی

- تاج الدین، احمد؛ نزار قبانی والشعر السياسي؛ القاهرة: الدرالثقافية للنشر، ۲۰۰۰ م.
خورشا، صادق؛ مجانی الشعر العربي الحديث؛ تهران: سمت، ۱۳۸۱ ه.
عبده، سمیر؛ التحليل النفسي لشخصيه نزار قبانی؛ بيروت: منتدى المعارف، ۲۰۱۳ م.

فاضل، جهاد؛ نزارقبانی الوجه الآخر؛ مؤسسه انتشارالعربی، ۲۰۰۰ م.
 فهمی، ماهر و حسن، نزار قبانی و عمرابی ربیعہ؛ دراسة فی الموازنه؛ القاہرہ: دارنہضہ، بی تا.
 قبانی، نزار؛ الأعمال الشعریة الكاملة؛ الجزء الاول، الطبعة الثانية عشر، بیروت: منشورات نزارقبانی، ۱۹۸۳ م.
 ----- ؛ الأعمال السیاسیة الكاملة لنزار قبانی؛ الجزء الثالث، بیروت، منشورات نزارقبانی، ۱۹۹۹ م.
 -----؛ الأعمال السیاسیة الكاملة لنزارقبانی؛ الجزء السادس، الطبعة الثانية، بیروت: لبنان، منشورات نزارقبانی، ۱۹۹۹ م.
 -----؛ لا؛ الطبعة الثالثة عشره، موقع NI ZARQ.com، ۱۹۹۹ م.
 -----؛ الأعمال الشعریة الكاملة؛ الجزء الثالث، الطبعة الثالثة، بیروت: منشورات نزارقبانی، ۲۰۰۵ م.
 ہدآره، محمد مصطفی؛ دراسات فی الادب العربی الحدیث؛ قاہرہ: دارالعلوم العربی، ۱۹۸۸ م.

ب) منابع فارسی

اسوار، موسی؛ تاسبز شوم از عشق شعرهای عاشقانه و نثر نزارقبانی؛ تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۲ ه.
 بالو، فرزاد و مشت پور، سکینه؛ «نگاهی تطبیقی به بوطیقای شعر در اندیشه احمد شاملو و نزار قبانی»، پژوهشهای تطبیقی زبان و ادبیات ملل؛ دوره ۲، ش ۷ (۱۳۹۶).
 پورنامداریان، تقی؛ سفر درمه تأملی در شعرا احمد شاملو، تهران: انتشارات زمستان، ۱۳۷۴ ه.
 دست غیب، عبدالعلی؛ نقد آثار احمد شاملو (۱. بامداد)؛ چ پنجم، تهران: نشر آروین، ۱۳۷۳ ه.
 شاملو، احمد؛ دشنه در دیس؛ چ سوم: انتشارات مروارید زمانه، ۱۳۷۲ ه.
 -----؛ قطعنامه؛ چ دوم، تهران: انتشارات زمانه، ۱۳۷۹ ه.
 -----؛ مجموعه آثار دفتریکم: شعرها؛ چ چهارم، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۲ ه.

_____ مفهوم آزادی در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو

صاحب اختیاری، بهروز؛ احمد شاملو شاعرشبانها و عاشقانه‌ها؛ چ دوم، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۷هـ.

محسنی، علی اکبر؛ «نشانه‌های استبداد از منظر شعر نزارقبانی»، نشریه ادبیات پایداری؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، س سوم، ش پنجم پاییز (۱۳۹۰) س سوم ش ششم بهار (۱۳۹۱)، ص ۴۲۹ - ۴۵۲.

محمدی، ابراهیم و بهنام‌فر، محمد و طیبی‌نژاد؛ «اسطوره‌شکنی و اسطوره‌سازی رمانتیک در شعر احمد شاملو»، ادب پژوهی؛ ش ۲۴ (۱۳۹۲)، ص ۱۰۵ - ۱۲۸.

